ادامه از صفحه ۱۴

شما همچنان تنها نیستید

در مرحله نخست در مدت بسیار کوتاهی این نامه در سراسر ایران، دست‌به‌دست چرخید و افراد زیادی از اقشار مختلف فرهنگی- هنری -که چهره‌های شاخصی همچون اصغر فرهادی، پرویز تناولی، رضا کیانیان، نرگس آبیار، مهرداد اسکویی، حبیب اسماعیلی، محمد آفریده، اسدالله امرایی، همایون امامی، پژمان بازغی، مستانه مهاجر، امیر عابدی، علی باباچاهی، ترانه علیدوستی، پریسا بخت‌آور، مجید برزگر، نادر برهانی‌مرند، منیژه حکمت، پگاه آهنگرانی، محمد محمود بهمن‌پور، آتیلا پسیانی، نگار جواهریان، رامبد جوان، حسن قاضی‌مرادی، گلی ترقی، فریده گلبو، روح‌الله حجازی، بابک حمیدیان، رضا ثروتی، آهو خردمند، گوهر خیراندیش، بهاره رهنما، کتایون ریاحی، پیمان قاسم‌خانی، محراب قاسم‌خانی، علی‌رضا زرین‌دست، امیرحسین علم‌الهدی، مینا ساداتی، آزیتا شرف‌جهان، مهوش شیخ‌الاسلامی، سروش صحت، پانته‌آ پناهی‌ها، پوران درخشنده، خسرو دهقان، رعنا جوادی، بابک احمدی، بزرگمهر حسین‌پور و... نیز در آن به چشم می‌خورد - امضای خود را برای همیاری و همراهی خانواده کیارستمی در این کانال درج کردند. بدون‌شک امکان جمع‌آوری تمامی امضاها در مدت‌زمان کوتاه برای اعضای مؤسس گروه تلگرامی وجود نداشت و جمع‌آوری اسامی برای این تیم به کاری بسیار سخت تبدیل شد و با وجود پیام‌های مختلف از طرف این گروه مبنی‌بر پایان زمان جمع‌آوری امضا، علاقه‌مندان به عباس کیارستمی و خانواده فرهنگی محترمش همچنان حمایت خود را در کانال ثبت کردند.

درحال‌حاضر حدود شش‌هزارو ۷۵۸ هزار امضا جمع‌آوری شده که به دلیل امکانات کم و گروه کوچکی که به‌عنوان ادمین مسئول جمع‌آوری امضا بودند، امکان خطا و جاماندن اسامی وجود دارد. بر اساس آخرین تصمیم‌گیرهای مؤسسان گروه تلگرامی، به‌زودی کانالی جدید راه‌اندازی خواهد شد که تعداد کامل امضاکنندگان در قالب فهرستی واحد در آنجا منتشر خواهد شد و افرادی که نام خود را مشاهده نکرده‌اند می‌توانند به لینک پتیشنی که در گروه تلگرامی موجود است، مراجعه کنند و بار دیگر امضای خود را پای نامه بگذارند.

لازم به ذکر است فهرست نهایی امضاها در روز چهلم استاد عباس کیارستمی، در قالب اثری گرافیکی بر سَر درِ قبرستان «ترک مزرعه» لواسان نصب خواهد شد و بعد از آن در اختیار «موزه سینما» قرار خواهد گرفت.

لغو دوباره کنسرت‌ها و پیشنهاد تازه «سخنگو»

از اعضای شورای اسلامی شهر سبزوار خواسته‌ایم در این زمینه نشستی با مسئولان و دادستان این شهرستان برگزار شود».

برخورد ایالتی

پس از این جریان با سالار عقیلی، خواننده موسیقی، تماس گرفتیم تا درباره جزئیات اتفاق روی داده با او صحبت کنیم؛ اما همسرش در پاسخ به «شرق» گفت عقیلی با خبرگزاری فارس گفت‌وگو کرده و صحبت‌هایش را عنوان کرده است. این خواننده به فارس گفت: «من در این ارتباط با معاون وزیر هم گفت‌وگو کردم و ایشان هم گفتند همه مجوزها را ما صادر کرده بودیم؛ اما با وجود این، مجوز یک مرجعی می‌آید و به آسانی کنسرت ما را لغو می‌کند».

او ادامه داد: «ما تکلیف‌مان را نمی‌دانیم؛ باید از ارشاد مجوز بگیریم یا از دادستانی؟ یا اگر نیازی به مجوز دادستانی است، دیگر چرا از ارشاد باید مجوز بگیریم. آنچه مسلم است، این است که مردم گناهی نکرده‌اند که پول بلیت داده‌اند و از راه‌های دور می‌خواستند خودشان را به محل برگزاری کنسرت برسانند. من از دکتر جنتی خواهش می‌کنم این موضوع را پیگیری بکنند تا هنرمندان با موارد این‌چنینی مواجه نشوند. موسیقی من یک موسیقی سنتی است که از هر جهت تأیید شده. وقتی مجوزی از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر می‌شود؛ یعنی قانون حکم برگزاری یک رویداد را داده است؛ اما متأسفانه شاهد هستیم در اینجا ایالتی برخورد می‌شود و هر شهر قانون مختص خود را دارد. من در پایان فقط می‌توانم بگویم که به خاطر مردم عزیز ایران ناراحتم».

امضای یک تفاهم‌نامه

حسین نوش‌آبادی، سخنگوی وزارت ارشاد نیز در پاسخ به این سؤال که بعد از مصوبه هیأت دولت درباره ماده (۲۰) آیین‌نامه اماکن عمومی واکنش این وزارتخانه به لغو کنسرت سبزوار چیست، چنین پاسخ داد: «در این زمینه نیازمند تفاهم‌نامه و همکاری بیشتری هستیم. همان‌طور که همکاری‌های میان نیروی انتظامی و وزارت ارشاد در پی این مصوبه شفاف‌تر شد، مسئولان ارشد دولت باید با مقامات قضائی به تفاهم‌نامه‌ای برسند تا یک شیوه‌نامه برای برگزاری کنسرت‌ها تدوین شود. مصوبه اخیری که هیأت دولت تصویب کرد، درباره نیروی انتظامی که زیر نظر وزارت کشور است، بود اما موضوع دادستانی متفاوت است و به قوه قضائیه ارتباط دارد. به همین منظور نیاز به تدوین یک شیوه‌نامه میان دو قوه داریم. اگر نقدی داریم باید به صورت قانونمند آن را انجام دهیم».

روایتی از زندگی ۲ زن در خیابان خراسان

مادرم من را فروخت

شهرزاد همتی: قرارمان کمی پایین‌تر از میدان خراسان، سر خیابان معروف طیب است. در پیچ‌وواپیچ‌های یکی از خیابان‌های فرعی‌اش، خیابانی که از ابتدا تا انتها بن‌بست‌ها خانه‌های کوچکی را در خود جای داده‌اند، قرار است راوی زندگی دو زن باشند.

ماشین را در یکی از خیابان‌های بالاتر پارک می‌کنیم. خبر داده‌اند بن‌بست‌ها هیچ کدامشان ماشین‌رو نیستند. پیاده از پیچ خیابان گذر می‌کنیم و جلوی خانه آپارتمانی کوچکی با دری زردرنگ می‌رسیم. سپیده، مددکار اجتماعی، دو قوطی آبمیوه با خودش برایشان آورده است. توی راه تأکید می‌کند باید فکری به حال مهسا کنیم. مهسا که حالا در آستانه ۱۹سالگی در خانه مددجویی زندگی می‌کند و سه سال از پاکی‌اش می‌گذرد.

مریم با چادری گلدار از پله‌ها پایین می‌آید و ما را به طبقه دوم می‌برد. یک اتاق ۳۰متری که با روفرشی طوسی‌رنگی فرش شده، یک تلویزیون کوچک و بوفه‌ای که اسباب‌بازی‌های گلناز، دختر سه‌ساله‌اش، را در خود جای داده و یک آشپزخانه و یخچال قدیمی تمامی بضاعت مریم، صاحبخانه ۳۴ساله‌ای است که این روزها، میهمان دختری است که از دست مادرش متواری شده است.

مهسا

سبزه است با چشمان درشت و ابروهای دست‌نزده. معذب بین من و مددکار نشسته است. مریم در چارچوب آشپزخانه نشسته و دختر کوچکش را نوازش می‌کند. بعد سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: «خب حرف بزن دیگه. می‌خوان کمکت کنند». مهسا اما پاهای کم‌جانش را بغل گرفته و صدایش درنمی‌آید. از او می‌پرسیم دوست دارد اسمش در گزارش چه باشد و او بعد از کمی درنگ، می‌گوید: «مهسا...». از او می‌پرسیم چقدر درس خوانده و چندساله است...، حالا سرش را بالا می‌کند و می‌گوید: «متولد ۷۶ ام. تا اول راهنمایی هم بیشتر درس نخوندم... بابام نذاشت یعنی...» مهسا تعریف می‌کند از وقتی چشم باز کرده، مادرش زن دوم مردی بوده که خانه و زندگی جداگانه‌ای داشته. آنها هیچ‌وقت آدم‌های جدی در زندگی پدر نبودند. می‌گوید: «دیگه وقتی داداشم به دنیا اومد، بابام اصلا نمی‌خواست ما رو ببینه. ابوالفضل رو یک بار هم بغل نکرد...». مهسا می‌گوید شاید همه این تحقیرها باعث شد تا مادر ۳۶ساله‌اش به دنبال زندگی دیگری باشد... .

او می‌گوید: «بابام که هیچ‌وقت نبود... مامانم هم زندگی خودش رو داشت و دوستاش رو شب‌ها می‌آورد خونه. اولش ما طبقه بالای مغازه بابام زندگی می‌کردیم. بابام که شب مغازه رو می‌بست و می‌رفت، دوستای مامانم میومدن خونه ما. من و داداشم تو اتاق بغلی بودیم و مامانم با دوستاش بود...». مهسا می‌گوید وقتی ۱۲سالش می‌شود، از ترس امنیت، ماجرا را برای پدرش بازگو می‌کند. یک روز پدر بعد از بستن مغازه در گوشه‌ای از خیابان کشیک می‌دهد و وقتی کسی وارد خانه می‌شود، او به مادر حمله می‌کند... . می‌گوید: «همین شد بهانه. اسباب و اثاثیه‌مان را ریخت وسط خیابان و همین دو سه ماه یک بار، ماهی ۱۰-۲۰هزارتومانی که خرجی می‌داد هم تمام شد... .

با مادرم و برادرم، ابوالفضل، توی پارک می‌خوابیدیم. مادرم کشیک می‌داد تا بخوابیم. بعد رفت خانه یکی از همسایه‌ها و من هم بهزیستی. یک‌سالی بهزیستی بودم تا مادرم ۱۳ میلیون مهریه‌اش را گرفت. با چهار میلیونش بدهی‌هایمان را داد، با پنج میلیون هم خانه‌ای اجاره کرد و من هم به خانه برگشتم... . در همه این سال‌ها تا همین امروز خرجمان را همسایه‌ها می‌دادند. به عالم و آدم بدهکار بودیم. ۱۰ هزار تومان این همسایه و ۲۰ هزار تومان آن همسایه...».

مهسا دوباره ساکت می‌شود. کمی آب می‌خورد و دوباره پاهایش را توی شکمش جمع می‌کند... . مریم هنوز در چارچوب آشپزخانه نشسته و می‌گوید: «بگو دیگه... بگو چی شد که اون اتفاق برات افتاد...» سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: «یک روز یکی از دوستان مادرم به خانه‌مان آمد. ۱۵ سالم بود، از مادرم خواست تا با من ارتباط بگیرد... . مادرم عصبانی شد و با چوب به جانم افتاد. آن مرد مانع شد و به من گفت با او بروم... . مادرم که بیرونم کرد با مرد جوان همراه شدم... گفت با هم ازدواج می‌کنیم، اما بعد از مدتی معلوم شد معتاد است، من هم بعد از یک ماه دوباره به خانه برگشتم...».

از مهسا درباره برادرش، ابوالفضل، می‌پرسم و او می‌گوید: «نمی‌دونم. خیلی رفیق‌بازی می‌کنه... شبا تو پارک بی‌سیمه... با اینکه به ریخت و قیافه‌اش نمیاد اما فال می‌فروشه تا خرجش دربیاد... یکی می‌خواست ببرتش مشهد و بعد هم افغانستان... شاید برده باشنش...».

مهسا می‌گوید: «مادرم بعد از اینکه برگشتم به زور راهم داد... هنوز همه چیز مثل سابق بود... با این تفاوت که من بزرگ شده بودم و به چشم می‌آمدم و این اذیتش می‌کرد.... سر همین خیلی کتک می‌خوردم...». می‌پرسم: «مامانت معتاده...»؟ می‌گوید: «نه! گاهی قلیون می‌کشه. اما معتاد نیست...». از مهسا سؤال می‌کنم: «دیگر با کسی نبودی؟» سرش را به علامت مثبت تکان می‌دهد و می‌گوید: «قرار بود عروسی کنیم. اسمش مجتبی بود و فوق‌لیسانس برق داشت؛ اما به خاطر مادرم ولم کرد... گفت تو خیلی زندگیت مشکل داره و مادرم قبول نمی‌کنه...» می‌گویم: «می‌خوای باهاش حرف بزنم؟» سرش را به علامت منفی تکان می‌دهد و می‌گوید: «نه. الان یکی هست....» مریم حرفش را قطع می‌کند و می‌گوید: «یکی هست که با مادرش بوده... و شناسنامه‌اش هم دست اوست، پسره از چهار فرسخی معلومه معتاده...» مهسا بی‌اهمیت به مریم می‌گوید: «سر همین پسره مامانم بیرونم کرد... آن‌قدر کتکم زد که پام چلاق شده. بعد شلوارش را بالا می‌کشد و پای کبود و ورم‌کرده‌اش را نشانم می‌دهد...». مریم می‌گوید: «خانم ندارید با پسره بره...». سپیده علیزاده، مددکار و مدیر مؤسسه نورسپید هدایت، به او می‌گوید باید به بهزیستی برود...؛ اما مهسا به‌هیچ‌عنوان زیر بار بهزیستی نمی‌رود... . قرار می‌شود مردی که به او قول ازدواج داده و نامش مهران است به خانه بیاید تا او را متقاعد کنیم و شناسنامه مهسا را پس بگیریم... ۱۰ دقیقه بعد پسری کوتاه‌قامت با دندان‌های ریخته و ابروهای به‌هم‌پیوسته جلوی در حیاط می‌ایستد، مهسا چهارزانو وسط حیاط نشسته و نگاهمان نمی‌کند. سپیده به مرد می‌گوید: «آقا مهران شما کار خودت رو کردی. می‌دونم می‌خوای مهسا رو بگیری، اما باید اون خودش رو ثابت کنه، بذار یه چند روزی بیاد مؤسسه پیش ما، تا شما مطمئن بشی که آدم شده... مریم هم دیگه نمی‌تونه اینجا نگهش داره، من برای اینکه بخوام ببرمش باید شناسنامه داشته باشه...» مرد می‌گوید: «مریم خانم شما یکی، دو روز دیگه نگهش دار... من این رو می‌برم...» از مهران شغلش را می‌پرسم، کمی براق می‌شود و می‌گوید: «من کمپ دارم... چطور مگه؟» جواب نمی‌دهم... هرچه سپیده اصرار می‌کند، مهران راضی به دادن شناسنامه نیست، مهسا هم مدام می‌گوید پایش را در بهزیستی نمی‌گذارد... ما از پله‌ها بالا می‌رویم تا مهسا تصمیم بگیرد... چند دقیقه بعد حبیب‌الله مسعودی‌فرید، معاون ریاست سازمان بهزیستی در تماس تلفنی با ما برای نگهداری مهسا و برادرش قول مساعد می‌دهد، همان موقع ما می‌توانیم از طرف مؤسسه خیریه مهرآفرین که وابسته به فاطمه دانشور است هم برای نگهداری مهسا مطمئن شویم... کمی بعد صدای روشن‌شدن موتور مهران می‌آید، از پنجره پایین را تماشا می‌کنیم، مهسا ترک موتور مهران نشسته و از خانه مریم فرار می‌کند... هنوز خبری از ابوالفضل نیست...

مریم

قدبلند است و درشت‌هیکل، موهای طلایی‌اش را زیر چادر پنهان کرده و کمی می‌لرزد... می‌گوید: «من می‌ترسم از اینها، تازه زندگی‌ام سروسامان گرفته... نمی‌خوام دوباره بیفتم تو هچل...». مریم ۱۰ سال به شیشه اعتیاد داشته.... از طریق همسرش معتاد می‌شود بعد از طلاق و از خرم‌آباد به تهران می‌آید. او می‌گوید: «توی دروازه غار با بابای دخترم آشنا شدم... من شیشه می‌کشیدم و شرایطم خوب نبود. از همون روزهای اول که فهمیدم حامله‌ام، دنبال فروش بچه بودم. کسی گفت شاید خانم علیزاده بچه‌رو بخره... منم زنگ زدم بهش و اون گفت صبر کنم.. هی گفت صبر کن و هی وعده و وعید داد. می‌گفت بچه‌رو نفروش، اما من مصمم بودم...». مریم ادامه می‌دهد: «بابای بچه معتاد بود و توی خیابون... قرار شد بریم صیغه‌نامه بگیریم تا بتونیم برای بچه شناسنامه بگیریم. روز زایمان اما بیمارستان نیومد. بچه که به دنیا اومد، حاضر نبودم بغلش کنم، اما پرستار به زور داد دستم و نتونستم دیگه ولش کنم... به باباش اولش گفتم بچه‌مون پسره... خیلی خوشحال شد و گفت: خوبه پس پول یه پراید دراومد. اما وقتی فهمید دختره کلی آویزون شد...»

مریم حالا با پول اندکی که یک ماه در میان از طریق مؤسسه به دستش می‌رسد، روزگارش می‌گذرد. می‌گوید به‌شدت دنبال کار است... دخترش را به آغوش می‌کشد و می‌گوید: «من که بچه رو نفروختم، اما هیچ‌کس هم نبود دست من رو بگیره...».

دوباره سراغ ابوالفضل را می‌گیرم... مریم از پسر کوچک همسایه پایینی‌شان درباره ابوالفضل سؤال می‌کند، پسرک همان‌طور که گوشه‌ای نشسته و میوه می‌خورد می‌گوید: «صبح بردنش مشهد... دیگه نیست...».

پ.ن: فایل صوتی این مصاحبه و مستندات گزارش نزد خبرنگار «شرق» محفوظ است.

به‌روزرسانی قوانین آرزو است

سپیده علیزاده . مدیرعامل مؤسسه کاهش آسیب نور سپید هدایت

زنان آسیب‌دیده اجتماعی با مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند. مشکلاتی مانند طرد خانوادگی- اجتماعی، آزار جسمانی و روانی دیدن، مفقودشدن مدارک هویتی، بارداری‌های ناخواسته و... که باعث می‌شود آسیب‌پذیرتر از قبل شوند و دامنه مشکلات اجتماعی بزرگ‌تر شود. به جرم معتاد و بی‌خانمان‌بودن، انگ بیمار و متجاهر بر آنها زده می‌شود و صدای فریادشان به گوش نمی‌رسد. زنانی که زمانی عزیزان این مرزوبوم بوده‌اند، وقتی در ورطه آسیب قرار می‌گیرند، آن‌قدر به حقوق و شخصیتشان بی‌توجهی می‌شود که سریع‌تر به قعر فرو می‌روند. سوگل را مادر مصرف‌کننده موادش، در زمان بارداری سه میلیون تومان به حراج گذاشته بود. فکر می‌کرد پسر است و به پیشنهاد یار هم‌مصرفش که به سختی می‌توان او را پدر نامید، با پول فروش نوزاد، رؤیای استقلال مالی، رهن خانه و خرید خودرو پراید در سر داشتند، تا درمان بی‌کاری و سفره خالی و مصرف مواد چند روزشان باشد. وقتی دختر متولد شد، قیمت به نصف کاهش یافت. روزی مادر باردار به من زنگ زد و به‌دنبال یافتن راهی برای فروش بچه بود، هر روز به پایگاه خدمات اجتماعی مؤسسه نور سپید هدایت می‌آمد و سراغ خریدار را می‌گرفت. آن‌قدر جوان بود که امید حمایت‌کردنش برای بازگشت به زندگی سالم، در من تقویت شد. به او گفتم قدم اول،برای یافتن مشتری خوب، قطع مصرف است و خریداری برای فرزند مادر مصرف‌کننده پیدا نخواهد شد. به یک مرکز اقامتی ارجاعش دادم و تحت درمان اعتیاد قرار گرفت. تا زمان تولد نوزاد، شش ماهی قطع مصرف و پاکی داشت. روزی که سوگل متولد شد، اصرار داشت او را نبیند. کودک را که روی شکمش قرار دادند، از ترس سختی جدایی، خوشحال نشد. نمی‌دانم چطور ولی احتمالا حس مادری‌اش باعث شد تا توصیه‌ام را برای معرفی به خیرین و تحت پوشش قرار گرفتن، بپذیرد. باور کرد حامیانی وجود دارند و تازمانی‌که سالم زندگی کند و مادری خود را نشان دهد، بی‌پناهش نخواهند گذاشت. عشق سوگل سه سال است سلامتی را به مادرش هدیه داده و زندگی دوباره‌ای را برایشان به ارمغان آورده است. او پاک است؛ اما با مشکلات پیچیده و چندوجهی اجتماعی- حقوقی مواجه است. اگر حمایت نشود، لغزش و بازگشت، دور از ذهن نخواهد بود. اولین قربانی زنان آسیب‌دیده، فرزندانی هستند که ناخواسته از آنها متولد می‌شوند و باعث تکرار چرخه جرم و آسیب می‌شوند. حمایت از آسیب‌دیدگان اجتماعی نسلی را از عذابِ داشتن والدین آسیب‌دیده می‌رهاند. ازجمله نیاز آنها حل مشکلات قضائی و حقوقی‌شان است. والدین مصرف‌کننده، تولدها و ازدواج‌های ثبت‌نشده و فرزندان بی‌شناسنامه، آسیبِ آسیب‌دیدگان را مضاعف می‌کند. وقت آن رسیده است با بازنگری قوانین، حقوق این قشر از جامعه به‌روزرسانی شود.

نامه تشکل‌های محیط‌زیستی دانشجویی به نمایندگان فهرست امید

شرق: تعدادی از تشکل‌های زیست‌محیطی دانشگاه‌های تهران با صدور نامه‌ای از نمایندگان تهرانی فهرست امید، از آنها خواسته‌اند به وضعیت محیط‌زیستی و شهری پایتخت توجه بیشتری داشته باشند.

در بخشی از این نامه آمده است: «امروز پس از گذشت نزدیک به دو ماه از آغاز به کار مجلس دهم شورای اسلامی، فرصت را مناسب یافتیم تا نکاتی چند درباره وضعیت شهر تهران و لزوم ورود و اقدام عاجل شما را دراین‌باره، یادآوری کرده و با شما در میان بگذاریم. یادآوری نابسامانی‌های شهر تهران تکرار مکررات است. کیست که نداند پایتخت کهن این سرزمین و مردمانش با چه مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند».

نویسندگان این نامه خواستار آن شده‌اند که به کیفیت هوای تهران، وضعیت ترافیکی شهر، فقر ناوگان حمل‌ونقل عمومی و بی‌نتیجه‌بودن اقدامات شهرداری برای ساخت پل‌ها و تونل‌ها که به تعبیر آنها تنها بر گره‌های ترافیکی شهر افزوده، توجه بیشتری شود.

در بخش دیگری از این نامه نیز آمده است: «تهران، پایتخت جمهوری اسلامی ایران، از تاریخ و هویت خود دارد تهی می‌شود و آنچه برای مدیریت شهری این شهر اهمیت دارد، درآمدزایی به وسیله فروش شهر است. برای ایشان اهمیتی ندارد؛ حتی اگر خیابان ولی‌عصر از چنارهای کهن‌سال خود خالی شود؛ اتفاقی که با روند فعلی به‌زودی رخ خواهد داد. حتی در حومه شهر تهران وضعیت مدیریت شهری بهتر از این نیست. در لواسانات، واقع در شمیرانات تهران در کنار تمام زمین‌خواری‌ها و کوه‌خواری‌ها، شهرداری خود اقدام به ازبین‌بردن درختان و زیستگاه‌های طبیعی به بهانه ساخت دریاچه می‌کند. در کنار تمام مشکلات گفته‌شده، شیوه فعلی مدیریت شهری و گسترش بی‌ضابطه و بی‌برنامه شهر در زمین و آسمان، پایتخت را بیش‌ازپیش در مواجهه با مخاطرات احتمالی آسیب‌پذیر کرده و تهران را بدل به شهری بی‌دفاع کرده است».

تشکل‌های محیط‌زیستی دانشجویی در ادامه خطاب به نمایندگان تهرانی فهرست امید نوشته‌اند: «در تاریخ شکل‌گیری و حضور مجلس، نمایندگان شهر تهران همواره سیاسی‌ترین نمایندگان مجلس بوده‌اند و کمتر از دیگر نمایندگان پیگیر مطالبات موکلان در حوزه انتخابیه خود می‌شدند.

آنچه موجب شد ما به‌عنوان تشکل‌های دانشجویی دانشگاه‌های تهران، نماینده قشر دانشجو و وارثان آینده این شهر، شما عزیزان را مخاطب قرار دهیم، نخست یادآوری بحث نظارتی شما نمایندگان و وظایف‌تان در قبال حوزه انتخابیه است. ما از شما انتظار داریم گوش شنوای موکلان خود باشید.

در شهری که مدیریت شهری، از شهرداری تا شورای شهر به دلایلی بیش از یک دهه است در دست طیفی خاص است و وضعیت کنونی حاصل این مدیریت ضعیف بوده است در چنین شهری و در چنین وضعیتی ما از شما نمایندگانِ محترم مجلسی که در رأس امور است، تقاضا داریم به داد تهران و مردمانش برسید».

تشکل‌های امضاکننده این نامه به این شرح هستند: «خانه سبز»، کارگروه محیط زیست انجمن اسلامی دانشجویان ترقی‌خواه دانشگاه امیر کبیر (پلی‌تکنیک تهران) «نبض سبز»، کمیسیون محیط زیست انجمن اسلامی دانشجویان آزادی‌خواه دانشگاه شهید بهشتی «توسعه سبز»، کمیته محیط زیست و توسعه پایدار انجمن اسلامی آرمان دانشجویان دانشگاه علم و صنعت «صلح سبز»، کمیته محیط زیست مجمع اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر کارگروه محیط‌زیست انجمن اسلامی پیشرو دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس «رویش سبز»، کمیته محیط زیست و توسعه پایدار انجمن اسلامی رویش دانشگاه علم و صنعت.

خبر

میدان بهارستان ثبت ملی شد

● **شرق:** میدان بهارستان تهران به عنوان مکانی که نتیجه انقلاب مشروطه در آن رقم خورد، در فهرست میراث ملی کشور ثبت شد. فرهاد نظری، مدیر کل دفتر ثبت آثار تاریخی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری از ثبت ملی میدان بهارستان هم‌زمان با روز ملی مشروطه به عنوان مکانی که نتیجه انقلاب مشروطه در آن رقم خورد، خبر داد. میدان بهارستان یکی از قدیمی‌ترین میدان‌ها و محله‌های تهران است که از جنوب به محله سرچشمه، از شمال به دروازه شمیران و خیابان بهارستان، از غرب به خیابان جمهوری اسلامی (شاه‌آباد سابق) و چهارراه سیدعلی و از شرق به خیابان مجاهدین اسلام (ژاله سابق) و میدان شهدا محدود می‌شود.

دستگیری و برخورد با مشمولان غایب

● **ایسنا:** جانشین رئیس سازمان وظیفه عمومی ناجا اعلام کرد علاوه بر اینکه محرومیت‌ها و محدودیت‌های پیش‌بینی‌شده در قانون برای مشمولان غایب تشدید می‌شود، دستگیری و برخورد با این افراد نیز در دستور کار قرار خواهد گرفت.سردار ابراهیم کریمی درباره اینکه آیا با وجود اتمام مهلت ثبت‌نام برای پرداخت جریمه ریالی، باز هم مشمولان غایب که واجد شرایط باشند، می‌توانند برای بهره‌مندی از این طرح ثبت‌نام کنند یا خیر؟ اظهار کرد: همان‌طور که گفتیم، مرحله اول ثبت‌نام طرح جریمه ریالی در سال ۹۵ در ۱۵ مردادماه به پایان رسید؛ اما با توجه به اینکه طرح ارسال پیامک تعیین تکلیف به مشمولان غایب آغاز شده و آنان باید تا پایان مردادماه وضعیت خدمتی خود را مشخص کنند؛ بنابراین می‌توان گفت که مهلت ثبت‌نام برای پرداخت جریمه ریالی سربازی تمدید شده و مشمولانی که تا پایان سال ۹۵ دست‌کم هشت سال سابقه غیبت یا فرار مداوم داشته باشند، می‌توانند با مراجعه به دفاتر پلیس+۱۰ وضعیت خدمتی خود را مشخص کنند.برای بیش از یک میلیون نفر از مشمولان غایب پیامک تعیین تکلیف صادر شده و تاکنون نیز برای بیشتر این افراد این پیامک ارسال و از آنها خواسته شده تا پایان مردادماه نسبت به تعیین تکلیف وضعیت خدمتی خود مراجعه کنند. وی ادامه داد: البته موضوع تعیین تکلیف سربازی تنها مختص به مشمولان دارای بیش از هشت سال غیبت نیست و تمام مشمولان غایب تا ابتدای شهریورماه فرصت دارند که با مراجعه به دفاتر پلیس+۱۰ وضعیت خدمتی خود را مشخص کنند.

بررسی لایحه «تأمین امنیت زنان و کودکان» در مرحله نهایی
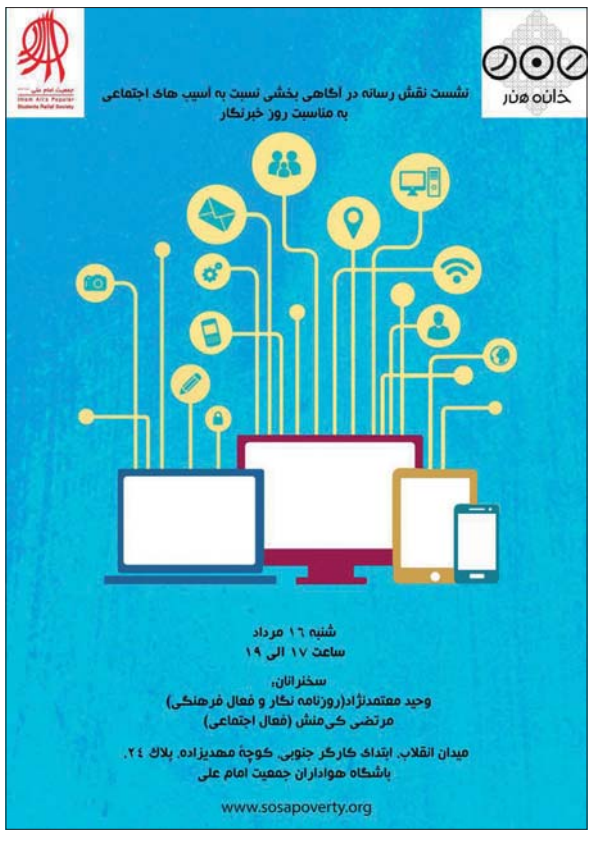
● **ایسنا:** معاون رئیس‌جمهوری در امور زنان و خانواده گفت: لایحه «تأمین امنیت زنان و کودکان» به عنوان لایحه جامع در مرحله نهایی بررسی است. شهیندخت مولاوردی درباره آخرین وضعیت ماده ۲۲۷ قانون برنامه پنجم توسعه گفت: وزارت کشور پیش‌نویس این ماده را که تدوین سند امنیت زنان و کودکان در روابط اجتماعی است، ارائه داده و در کمیسیون لوایح دولت قرار شد با لایحه تأمین امنیت زنان در برابر خشونت تلفیق شود. در نهایت تصمیم گرفته شد که این دو موضوع تلفیق‌پذیر نیست و اکنون موضوع ماده ۲۲۷ به صورت سند راهبردی به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی ارائه شده است و لایحه «تأمین امنیت زنان و کودکان» به عنوان لایحه جامع در مرحله نهایی بررسی است.مولاوردی همچنین درادامه با اشاره به لایحه کاهش ساعت کاری زنان که ۲۳ تیر در مجلس شورای اسلامی تصویب و به شورای نگهبان ارسال شد؛ اما به دلیل بار مالی آن از سوی شورای نگهبان مغایر با قانون اساسی شناخته شد، افزود: طبق قانون اساسی، در صورت اصرار مجلس بر نظر خود، موضوع کاهش ساعت کاری زنان دارای شرایط خاص به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع شود.